

از کاخ شاه تا زندان اوین

احسان نراقی

مترجم:
سعید آذری



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

فهرست مطالب

۹	مقدمه ناشر
۱۵	بازنده‌ها هم جزئی از تاریخ‌اند
۳۳	در آئینه مطبوعات
۳۵	مقدمه محمد ارکون (بر ترجمه عربی کتاب)
۴۷	مقدمه چاپ دوم
۵۱	احسان نراقی (شاهد جدایی شرق و غرب)
۵۳	مقدمه فدریکو مایور (بر ترجمه اسپانیولی کتاب)

بخش اول — در کاخ شاه

(۲۷۵-۵۷)

۵۹	مقدمه
۶۳	از خواب تا بیداری (اولین گفتگو با شاه)
۹۷	از تخت جمشید تا ژان پل سارتر (دومین ملاقات با شاه)
۱۴۹	میان همسر و خواهر
۱۶۹	گل‌های قالی (سومین ملاقات با شاه)

۱۸۷	به مردم تیراندازی نکنید! (چهارمین ملاقات با شاه)
۲۱۳	حتی قضات... (پنجمین ملاقات با شاه)
۲۳۹	حکومت را واگذار نمی‌کنم (ششمین ملاقات با شاه)
۲۵۹	در گوادلوپ چه می‌گذرد؟ (هفتمین ملاقات با شاه)
۲۶۹	روادید برای مصر (هشتمین و آخرین ملاقات با شاه)

بخش دوم - در زندان‌های انقلاب

(۵۰۴-۲۷۷)

۲۷۹	جوانانی همچون
۲۷۹	دانشجویان دانشگاه ونسن پاریس... (اولین بازداشت)
۲۸۵	شگفتی من در بیمارستان زندان (دومین بازداشت)
۲۹۷	دنیای کوچکی به نام زندان
۳۰۱	مجاهدان مارکس و [حضرت] محمد[ص]
۳۰۹	و اما خود زندان
۳۱۵	دو ذهنیت مغایر
۳۲۱	خوش‌گذران‌ها
۳۲۷	یک اوفقی‌ر ایرانی
۳۳۱	تیمساری نه به مانند دیگران
۳۳۷	دفتر نارضایتی‌های مردم
۳۴۵	اطلاعات غلط یا ناقص
۳۵۳	چای چینی
۳۵۷	شخصیتی مرموز
۳۵۹	عقابی که به زمین خورد

۳۶۵	فراماسون‌های ایرانی
۳۷۱	دالان اضطراب (سومین بازداشت)
۳۷۹	کاری که نماز می‌کند...
۳۸۳	مهندس جای خواب
۳۹۱	طلایه‌های جنگی داخلی
۳۹۵	سخنرانی‌های حسن گشتاپو
۳۹۷	لیبرال مقاوم
۴۰۳	اعجاز پزشکان
۴۱۱	به یاد هانری دونان
۴۱۵	آموزشی برای یک قاضی
۴۱۹	فلسفه آفتاب
۴۲۱	تندباد تروریسم
۴۲۵	آزادی از یاد رفته
۴۲۷	مانند دوقلوهای به‌هم‌چسبیده سیامی
۴۲۹	بندشش
۴۳۳	مدرسه‌ای در زندان
۴۳۷	قدرت جادویی تکنیک
۴۴۳	مأمور زیباله‌دان‌ها
۴۴۷	اخلاقیات یک مرتد
۴۵۳	آیین جوانمردان
۴۶۱	اقتداء به شهیدی واحد
۴۶۷	تاجی خالکوبی شده
۴۷۱	پیروزی بر صدام حسین
۴۷۹	حزب وابسته به خارج

۴۸۵	املت خرما
۴۸۹	و بالاخره بازجویی...
۴۹۳	اعتراف به خطای یک قاضی
۴۹۷	شنوهای ساواک
۵۰۱	شجاعت غیرمتظاهرانه افراد ساده

ضمیمه

۵۰۵	تنها راه نجات: قانون اساسی
۵۱۱	روز شمار (۱۳۶۲-۱۲۸۰)
۵۳۱	فهرست اعلام

بازنده‌ها هم جزئی از تاریخ‌اند

گفت‌وگو با احسان نراقی در مورد تجدید چاپ کتاب

گفت‌وگو از: روزبه میرابراهیمی

■ کتاب «از کاخ شاه تا زندان اوین» بازتاب‌های مختلفی داشته است، چه در زمان انتشارش، چه اکنون و چه در داخل کشور و یا خارج از آن. این سؤال برایم مطرح شده است که این کتاب چرا توسط شما نوشته شد؟ وقتی آن ملاقات‌ها را انجام می‌دادید اصلاً در فکرتان نوشتن کتاب بوده و یا بعدها که انقلاب روی داد به فکر نوشتن آن افتادید؟

□ از آغاز می‌دانستم که اولین ملاقات من با شاه تنها ملاقاتم نخواهد بود، به این علت که شاه عادت نداشت با صراحت لهجه کامل از طرف مخاطبینش مطالب را بشنود. می‌دانستم گفتار من در مقایسه با دیگران او را علاقه‌مند خواهد کرد که این جلسات ادامه پیدا کند و همین‌طور هم شد. به‌طوری که در جلسات آخر دو بار رئیس تشریفات به من زنگ زد که: «اعلیحضرت می‌گویند شما نمی‌خواهید ایشان را ببینید؟» معمولاً رسم بر این بود که اشخاص را شاه نمی‌خواست، اگر هم می‌خواست ظاهرش این بود که آن اشخاص‌اند که تقاضای شرفیابی می‌کنند. با من دو بار رئیس تشریفات تماس گرفت که شما تقاضای ملاقات

نکردید؟ گفتم: نه. او گفت: اعلیحضرت گفتند مثل اینکه شما تقاضای ملاقات کردید. گفتم: نه. برای اینکه من آنقدر مطلب ندارم، چهار یا پنج روز پیش اعلیحضرت را دیدم. صبر می‌کنم وقتی که افراد را دیدم و مطالب در ذهنم جمع و منظم شد می‌آیم تا بتوانم در ملاقات از جریاناتی صحبت کنم که نسبت به آن اشراف داشته باشم. بنابراین شاه به این ملاقات‌ها بسیار علاقه‌مند شده بود و از اول می‌دانستم که این ملاقات‌ها فراوان خواهد بود و سند تاریخی مهمی از آن به دست خواهد آمد، چرا که تا آن زمان آنچه از شاه باقی مانده بود، یا نظر متملقان بود یا نظر مخالفینش. کما اینکه بعد از انقلاب هم هر چه گفته شد بیشتر نظر مخالفینش بود. شاه را سیاه کردند. قصد من این نبود که شاه را سیاه یا سفیدش کنم، می‌خواستم آنچه را که واقعیت داشت بگویم. به همین جهت همیشه مطمئن بودم که با گذشت زمان مردم بیشتر به اهمیت و ارزش این کتاب پی خواهند برد، زیرا یک سند تاریخی است که با بقیه مطالب مطرح شده در مورد شاه فرق دارد.

■ وقتی اولین بار پیش شاه رفتید فکر می‌کردید انقلاب رخ خواهد

داد و بعدها این مذاکرات کتاب می‌شود؟

□ نه، فکر نمی‌کردم انقلاب رخ بدهد، اما می‌دانستم چنین کتابی قابل استفاده خواهد بود، برای اینکه لحظه حساسی است که شاه مرا می‌پذیرد. شاه هشت ماه قرار جلسات ما را مرتباً لغو می‌کرد چون چندان رغبتی به دیدن من نداشت. مرا می‌شناخت، در جلسات ۱۵-۱۰ نفری با هویدا دیده بود که حرف‌ها را با صراحت می‌زنم و غیر از این، ساواک گزارش‌های مربوط به مرا به او داده بود و می‌دانست که تفکر من چگونه است، یا فرح که نظریات مرا به او می‌گفت، لذا شاه اشتیاقی به دیدن من نداشت و اگر این دیدار را قبول کرده مجبور شده است. خصوصاً که اولین نشانه آن این بود که من رفتم پیش رئیس تشریفات تا

به شاه خبر بدهد من آمده‌ام. در حالی که که رئیس تشریفات مرا به طرف اتاق شاه هدایت می‌کرد، گفت قرار شما ساعت ۳ تا ۳/۳۰ بوده، ولی شاه فرمودند تا آخر وقت برای کس دیگری قرار ملاقات نگذارم و من فهمیدم که جلسه ما صولانی خواهد بود و این جلسات ادامه خواهد داشت.

■ اولین بار چه زمانی درخواست ملاقات کردید تا شاه را ببینید؟

□ اولین بار در فروردین ۱۳۵۷.

■ چرا؟

□ فرح به وسیله رضا قطبی پیغام داد که تو حتماً باید شاه را ببینی و تقاضای وقت بکنی.

■ هدف فرح چه بود؟

□ فرح می‌دانست که اطراف شاه را یک مشت متملق گرفته‌اند و می‌خواست من همه مسائل را بی‌پرده برایش باز کنم تا شاه نگاه دیگری به مسائل سیاسی و اجتماعی داشته باشد.

■ خودتان در آن زمان چه جمع‌بندی داشتید؟

□ آن موقع خیال نمی‌کردم که کار شاه تمام است. می‌گفتم شاید بتواند خودش را با خواست مردم تطبیق بدهد. به همان جهت که وقتی من بین دو دیدار قبل از ۱۳ آبان رفتم پاریس و یک مقاله مفصل در «لوموند» نوشتم که در ضمیمه این کتاب است، در آن مقاله نوشتم تنها راه نجات ایران برگشت به قانون اساسی است به شرط وفاداری کامل به آن. به همین جهت آنها که تصور می‌کنند من حرفی که زدم با واقعیت تطبیق نمی‌کند، شاهدشان همان مقاله است که در